

(خرمگس)

انسان
انسان مبارز
با جسم ناتوان
از قعر ظلمت ها
لیک فانوسی بدست
میزند فریاد
آزادی !

او که در کوره های زندگی،
آبدیده میشود . . .
و در هر اسکله‌ی،
هر بندری،
در هر فابریک
و در هر معدنی،
در هر دفتری،
و در هر زندانی،
و در هر چهار دیواری،
پامال میشود . . .
بدست ارباب قدرت!
ار درد می پیچد . . .
و از رنج میرقصد . . .

و قهقهه می زنند، فرومایه گان سرمایه.
و اینگونه پر میکشد، آهسته آهسته خرمگس!
و آبدیده میشود پولاد!

هر مبارزی در درونش،
عصیان دارد . . .
و خرمگسی!
و گاهی این خرمگس درونش
زجه میکشد از درد
از ناتوانی

میکشد خود را بر جدار
زندان زندگی
میزند فریاد
اعدام کنید
اعدام کنید
اعدام کنید
بیکبار اعدام کنید
این گونه باربار
نیا ویزیدم بر صلیب آرزو ها

آری من انسان صده ها
انسان
انسان
انسان آگاه
آنگاه که شناختم خود را
درد با من آشنا شد
در هر جمعی پا مال شدم
لگد کوب
لگد کوب
و به خاک کشیدن
آرزوهای پنهانم را

جنگ من با مذهب امروزی نیست
قرنهاست می رزمد
این انسان آگاه درونم
با دریوزه گری فتنه گران
چوبه دار من
از جنس خونابه چشم هر آن انسانی است
که بر تارموی آویزان اند
در زندان خواهشات شوم زندگی
و پا مال میشوند
زیر هر رسم و قانونی
زندان من با میله های از جنس نفرین است
که با روح زخمی خود
هر صبح و شام

سوهانش میزنم
سوهانش میزنم
تا پرواز آزادی!

آه . . .

من فنا شده نیستم
خرمگس ام
با بال های طلایی
زیر اشعه سوزان خورشید
اعدام کنید
اعدام کنید

باری این روحانیون
عفریت های بی بالی اند
که هر لحظه کنار گوش تو
و زوز ناهنجار خود را سر میدهند
روح را سوهان میزند
و زوز مداوم اینان
و هر نا اگاهی را غسل تمعید میدهند
در لجن یاوه
در قصر زرین اموات
در تشتی از فریب
و آنگاه ست که هر نا اگاهی
سجده میگذارد بر نا اگاهی و غفلت
و هر زخم خود را
با حبه از تریاک توکل تسکین میدهند
و در اغمای فراموشی
فراموش میکنند انسان را
و وظیفه خطیر او را
و سر غوطه می زند در لجن

آه . . .

من فنا شده نیستم
هر چند از زخم ناسور دستم

فواران کرد چرک حسرت ها
خر مگس ام
استاده
مقاوم
پابر جا
تسلیم نمی شوم
هرگز
هرگز
شلیک کن
شلیک کن
هرگز ندبه نمی کنم
زاری نمی کنم
در انتظار تیر آخرم
شلیک کن نامرد
من با بالهای طلایی خود
با سماجت یک تکرار
فریاد میزنم آینده را
خم نمی شوم
میمیرم و استاده میمیرم
شلیک کن خایین
شلیک کن!
شلیک کن!

سوما کاویانی
۲۰۱۴/۱۲/۱۷
ساعت ۲ شب